

فیدل کاسترو یک انقلابی نبود!



صدای انترناسیونالیستی

E-mail: contact@internationalistvoice.org

Homepage: www.internationalistvoice.org

تلگرام: <https://t.me/intvoice>

در رابطه با مرگ فیدل کاسترو سوالی که مطرح می شود این است: آیا کاسترو یک کمونیست بود و جامعه کوبا سوسیالیستی؟ موضع گیریها در قبال مرگ کاسترو در میان جناح چپ و راست سرمایه، زمینه ای فراهم کرد، تا بار دیگر کوبا بعنوان کشوری سوسیالیستی معرفی شود و سوسیالیسم با بربریت سرمایه داری تعریف شود! ایدئولوژیهای جناح راست سرمایه، سوسیالیسم را با ایدئولوژی استالینیستی، جزیره ای مجزا از دموکراسی و جهان متمدن که تنها بربریت تعمیم یافته به ارمان می آورد توصیف می کنند. سر زمینی با فقر، بدبختی، زندانهای سربلک کشیده که با معیارهای دموکراسی بورژوازی متمایز است، به عبارت بهتر فاقد آزادی های اجتماعی و اقتصادی است. در مقابل، جناح چپ سرمایه، کوبا را کشوری ضد امپریالیست معرفی می کند که در مقابل امپریالیسم آمریکا زانو نزد و الگوئی برای مبارزه ضد امپریالیستی بوده است. امپریالیسم از دید این جناح نه مرحله ای از نظام سرمایه داری بلکه به منزله یک قدرت بزرگ ظالمانه اقتصادی و نظامی است. به میمنت چنین تعریفی، مبارزه ضد سرمایه داری، تابع مبارزه ضد امپریالیستی می شود. با شعارهای ضد امپریالیستی و رادیکال به عوام فریبی می پردازند، تا افشار معترض را بسوی خود جذب کنند. بهبود خدمات پزشکی و تسهیلات آموزشی نسیم سوسیالیسم معرفی می شود. و همه اینها دال بر انقلاب سوسیالیستی کوبا توصیف می شود.

قبل از هر چیز باید به این پرداخت که آیا در کوبا یک انقلاب اجتماعی بوقوع پیوسته است؟ آیا اصولاً امکان انقلاب اجتماعی در یک کشور مستقل وجود دارد؟ جنبش کارگری و کمونیستی به این موضوع چگونه پرداخته است؟ مارکسیسم اعلام کرده که سرمایه داری یک نظام جهانی است و لذا پرولتاریا نیز یک طبقه جهانی است. پاسخ پرولتاریا به رهائی خود نیز جهانی است، به عبارت دیگر مارکسیسم اعلام کرده است که انقلاب کمونیستی فقط می تواند در سطح جهانی انجام پذیرد. انگلس این مسئله را به وضوح در اصول کمونیسم، در ذیل سوال نوزدهم مورد بررسی قرار میدهد:

"آیا ممکن است که این انقلاب در یک کشور واحد انجام شود؟ جواب می دهد- نه، (...). از اینرو انقلاب کمونیستی تنها یک انقلاب ملی نیست، بلکه انقلابی است که در تمام ممالک متمدن یعنی اقلا در انگلستان- امریکا- فرانسه - آلمان در زمان واحد صورت خواهد گرفت. (...). این انقلاب یک انقلاب جهانی است و لذا در یک سرزمین جهانی انجام خواهد یافت."

تاریخ بصورت تراژدیک گونه ای این مسئله را تایید کرد. همانگونه که می دانیم، موج توفنده و بزرگ انقلابی که با انقلاب اکتبر در روسیه شروع شد، بعد از شکست انقلاب آلمان در سطح جهانی رو به افول گذاشت، و پسمادهای خود را بر روسیه شوروی که اصلی ترین سنگر انقلاب بود و همچنین حزب بلشویکی که در دولت روسیه ادغام شده بود، گذاشت. برنامه حزب بلشویکی در جهت زوال دولت بود، در حالیکه حالا خود حزب بلشویکی در راس آن دولت قرار گرفته بود. دولت روسیه بین تضادهای اجتناب ناپذیر منافع فوری و دراز مدت کارگری در بحبویه کمبودها و نیازهای دوران سازندگی بعد از جنگ، در پی نیازهای آنی بود و حزب بلشویکی را هم بعنوان ابزاری از این دولت به

دنبال خود می کشید. از طرف دیگر، افول مبارزات طبقاتی در سطح جهانی و تغییر موازنه نیروهای طبقاتی به نفع سرمایه موجب فشارهای افزایش یابنده طبقات غیر پرولتری در درون حزب بلشویک در روسیه را موجب شد. نتیجه این آلودگی عبارت بود از تسلط فزاینده دستگاه مرکزی در داخل حزب که از طریق سیستم انتصابی عمل می کرد، مانع از مباحثات دموکراتیک می شد و گارد قدیمی حزب را از صفوف حزبی و اعضای جوان تر جدا می ساخت. دولت روسیه بعزت نیاز به سرمایه، مقاومت کارگران در پتروگراد و کرونشتات را سرکوب کرد. در عرصه جهانی دولت روسیه به جستجوی متحدانی برای خود و جلب کمکهای اقتصادی از خارج شد. سیاست های "جبهه خلق"، "بلشویزه کردن احزاب"، "احزاب توده ای طبقه کارگر" بخشی از نیازهای مهم دولت روسیه برای متحدانی بر علیه رقبای امپریالیستی بود. استالین با مطرح ساختن تئوری سوسیالیسم در یک کشور، پیروزی نهایی ضد انقلاب را بر ویرانه های انقلاب اکتبر اعلام کرد. در چنین زمینه ای بود که کشور کوبا برای بلوک شرق و در راس آن شوروی موضوعیت پیدا کرد. بلوک شرق در کنار گوش بزرگترین رقیب خود یعنی آمریکا برای خود جای پائی پیدا کرده بود. بدین ترتیب کوبا در بلوک شرق ادغام شد.

باتیستا کنترل کوبا را از طریق یک کودتای نظامی به نام "شورش گروهانان" در سپتامبر ۱۹۳۳ بدست گرفت و مقام خود را به فرمانده کل نیروهای مسلح ترفیع داد و از طریق چند رئیس جمهور دست نشانده، حکومت را اداره می کرد. تا اینکه عملاً در سال ۱۹۴۰ میلادی پست ریاست جمهوری را در دست گرفت. باتیستا در رقابت های انتخابات ریاست جمهوری، مقام خود را در سال ۱۹۴۴ میلادی از دست می دهد، و با اختلاس میلیون ها دلار از خزانه کوچک کوبا به فلوریدای آمریکا می رود. هشت سال بعد مجدداً کاندید ریاست جمهوری می شود اما سه ماه قبل از انتخابات ریاست جمهوری متوجه می شود که شانس پیروزی ندارد لذا با یک کودتا در سال ۱۹۵۲ دوباره قدرت را در کوبا به دست می گیرد. معروفیت کاسترو با جنبش ۲۶ ژوئیه که یک جمع چریکی به رهبری او از طریق حمله به پادگان مونکادا در سال ۱۹۵۳ میلادی بر سر زبانها افتاد. اگرچه او در این حمله شکست خورد، ولی در طی محاکمات کاسترو با تصویر پردازی از جنبش ۲۶ ژوئیه بعنوان یک جریان ملی که حاضر نیست از مطالبات خود کوتاه بیايد، به معروفیت کاسترو و جنبش ۲۶ ژوئیه افزوده شد. در اصل پیوستن کاسترو به حزب "اورتو دکسو" که یک تشکیلات ملی گرا بود، برای شرکت در انتخابات بود، آرمان سیاسی جنبش ۲۶ ژوئیه بیشتر حول مواضعی چون "عدالت اجتماعی" و احترام مطلق به قانون اساسی ۱۹۴۰ میلادی بود. در این میان رفتار حزب کمونیست کوبا مورد توجه است. این حزب استالینیستی در این تاریخ، از حکومت باتیستا حمایت می کرد و حمله جنبش ۲۶ ژوئیه به پادگان مونکادا را محکوم می کرد. حزب استالینیستی تحت نام حزب کمونیست کوبا اقدام چریک های "ماجراجو" را مخالف منافع مردم تعریف می کرد و آشکارا مخالف آن بود. با فرمان عفو باتیستا، شورشیان مونکادا را آزاد کردند. برادران کاسترو برای برنامه ریزی قیام به همراه عده ای دیگری که ترکیبی از اعضای حزب اورتودوکسو، لیبرال ها، سوسیالیست ها و تعدادی از حزب کمونیست استالینیستی کوبا بودند، مخفیانه به مکزیک رفتند. دو سال بعد در مکزیک کاسترو برای اولین بار با چه گوارا ملاقات کرد. فیدل از مکزیک به آمریکا رفت تا کمک مالی از تبعیدیان کوبایی جمع کند. با پول جمع آوری شده اسلحه و یک

قایق بزرگ چوبی توفان زده به نام «گرانما» خریدند و در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶، هشتاد و دو نفر از چریکهای آماده جنگ چریکی به طرف کوبا حرکت کردند. چریکها به لحاظ نظامی شکست خوردند و تنها ۱۶ نفر از جمله برادران کاسترو و چهگوارا زنده ماندند و به کوههای "سییرا ماسترا" پناه بردند. جنبش چریکی در میان رده‌های پایین ارتش محبوبیت بیشتری می‌یافت و شورش‌هایی در برخی واحدهای ارتش روی می‌داد. آمریکا هم در حمایت از باتیستا و دادن اسلحه‌ی بیشتر به او تردید داشت و رژیم او را تحریم تسلیحاتی کرده بود. در پاییز، کاسترو دو واحد بزرگ چریکی را مأمور سرانجام شدن به طرف چند شهر کرد. ارتش با آنها مقابله نکرد و عقب‌نشینی نمود. دسته‌ی زیر فرمان چهگوارا وارد شهر سانتاکلارا شد و شهر به تسخیر آنها درآمد. در ۳۱ دسامبر ۱۹۵۸، قوای تحت فرمان کاسترو، سانتیاگو را محاصره کردند. فردای آن روز، در اول ژانویه ۱۹۵۹ باتیستا از کشور گریخت و قدرت سیاسی به جنبش ۲۶ ژوئیه منتقل شد.

انترناسیونالیستها اعلام کرده اند که جناحی از بورژوازی بخصوص در سرمایه داری پیرامونی برای تحقق خواسته های خود لباس چپ به تن می کند، تا خواسته های خود را با ایدئولوژی چپ بیان کند. با این کار می تواند به عوام فریبی پردازد و لایه های معترض را بخود جذب کند. در چنین راستائی بود که صنعتی کردن کوبا در دستور کار رژیم جدید قرار گرفت. البته در سال ۱۹۵۸ یک سال قبل از اینکه کاسترو قدرت حاکمیت را در دست گیرد، او به این مسئله چنین اشاره کرده بود:

"درست است که در برنامه های ما از ملی کردن شرکت های برق متعلق به ایالات متحده سخن رفته است. اما در حال حاضر ما تمام برنامه ریزی در این زمینه را به حالت تعلیق درآورده ایم، جیش ۲۶ ژوئیه به دنبال صنعتی کردن سریع کشور است و برای این منظور ما همیشه از سرمایه گذاری خارجی استقبال خواهیم کرد و امنیت آنرا تضمین می کنیم." [۱]

برای رژیم جدید صنعتی کردن کوبا، رفاه اجتماعی و غیره مطرح بود. رژیم جدید ابتدا سعی کرد بخشی از طبقه حاکمه قدیمی را در کنار خود نگه دارد که مورد حمایت آمریکا بودند تا صنعتی کردن کشور و رفاه اجتماعی را پیش ببرد. رژیم جدید از دیگر جریان‌های سیاسی منجمله لیبرال ها و افراد ضد باتیستا برای دولت موقت تحت رهبری خود دعوت بعمل آورد، اما ظرف ۱۴ ماه بیشتر افراد کابینه به مخالف تبدیل شدند و به آمریکا رفتند. در آوریل ۱۹۵۹ کاسترو به آمریکا رفت تا با دیدار با معاون ریس جمهوری ریچارد نیکسون حمایت آمریکا را جلب کند. کاسترو در این دیدار در مورد محافظت منافع آمریکا به کاخ سفید اطمینان داد. اما هیئت حاکمه آمریکا و بویژه آیزنهاور در مورد رژیم جدید تردید داشتند و سر انجام روابط تیره شد. این مسئله موجب شد تا رژیم جدید با استفاده از ثروت صادره شده از طبقه حاکم صنعتی شدن کشور را پیش ببرد. این مسئله کوبا را به بلوک شرق نزدیک کرد. با نزدیک شدن کوبا به بلوک شرق، فشار آمریکا بیشتر شد و به عنوان تنبیه خرید شکر از کوبا را قطع و محاصره اقتصادی شدیدی را بر کوبا تحمیل کرد. کاسترو هم متقابلاً پالایشگاه‌های نفت متعلق به شرکت‌های آمریکایی و دیگر شرکت‌های آمریکایی را ملی اعلام کرد. آمریکا سرانجام تصمیم سرنگون

کردن رژیم کاسترو گرفت و این مسئله از طریق حمله مخالفین مقیم امریکا انجام گرفت. اما حمله در «خلیج خوک‌ها» با شکست مواجه شد و در روند آن کوبا به یکی از بازیگران جنگ سرد تبدیل شد.

تمام اینها نشان دهنده این است که انقلاب سوسیالیستی در کوبا اتفاق نیافتاده است. آنچه رخ داد تغییراتی در جناح حاکم بود. دست به دست شدن قدرت به جای اینکه از طریق پارلمان صورت گیرد از طریق شورش چریکها انجام گرفت. دولت سرمایه داری، همچنان پابرجا مانده است، تولید ارزش اضافه و بردگی مزدی همچنان پا برجاست. تغییر اصلی در مدیریت جامعه بوده، در عوض شدن لباسها، پاپیون و کراوات و شلوار آلبیرالی با اینفورم سبز و ریش بلند جابجا شد. جنبش ۲۶ جولای، ریشه ای در میان طبقه کارگر نداشت و ایدئولوژی آن چیزی بیش از خواست صنعتی شدن جامعه نبود. آنچه جناح چپ سرمایه بعنوان یک سلسله اصلاحات و ملی کردن ها تبلیغ می کند، نشانی از سوسیالیستی بودن کوبا ارائه نمی دهد. تنها راهی بود که کاسترو می توانست در جهت صنعتی کردن کوبا تحت نام سوسیالیسم، در چهارچوب بلوک شرق و با استفاده از ثروت مصادره شده طبقه حاکمه به پیش ببرد. این اصلاحات، بهبود نسبی در آموزش و پرورش و بهداشت، در راستای صنعتی کردن کوبا بود که در جهت تامین انباشت سرمایه بود و در کل منافع سرمایه داری دولت کوبا را تامین می کرد.

کمونیسم از منظر مارکس تنها می تواند در سطح جهانی و در جامعه ای سرشار از نعمات مادی تحقق یابد که در آنجا هرکس به اندازه توانایی اش کار می کند و مطابق با نیازهایش از نعمات مادی بهرمنند می شود، از طرف دیگر جامعه سرمایه داری بر اساس استفاده از کار مزدی شناخته می شود. برای مارکس "کار مزدی پیش فرض سرمایه داری" است.

تبلیغات ایدئولوگهای بورژوازی، از اظهار این دروغ بزرگ که کشورهایی از قبیل کوبا، کره شمالی ویتنام و چین کشورهایی با نظام سوسیالیستی هستند، در راستای مخدوش کردن آگاهی طبقاتی کارگران است. مبارزه طبقاتی کارگران باید به محصور اتحادیه در آید تا از رادیکال شدن جلوگیری کند و نتواند سرمایه داری را به چالش بکشد. در مورد سوسیالیسم دو نکته اساسی وجود دارد:

- ۱- سوسیالیسم نمی تواند در یک کشور به تنهایی ساخته شود.
- ۲- سوسیالیسم نمی تواند جدا از طبقه کارگر و توسط یک گروه کوچک نخبه ایجاد شود، تنها انقلاب بین المللی کارگران شرایط را برای تحقق سوسیالیسم در سراسر جهان بوجود خواهد آورد.

جوادی

۲۰ آذر ۱۳۹۵

توضیحات:

[۱] کوبا، تراژدی آمریکایی. انتشارات پنگوئن ۱۹۶۴، ص ۶۳. Cuba, an American Tragedy.